

# عروسک کافکا

## گرت اشنایدر

ترجمه

محمد همتی

فرهنگ نشر نو

بامکاری نشر آسیم

تهران - ۱۳۹۸

آسمان امروز برلین<sup>۱</sup>، در این پاییز سال ۱۹۲۳، گنبدی نیلگون و دل‌باز است. هوا گرم و بلکه به نسبت ماه اکتبر<sup>۲</sup> هر سال بسیار گرم است، بیست و پنج درجه، و نسیمی ملایم از جنوب غربی چون دستمالی ابریشمین صورت را نوازش می‌کند و می‌گذرد. مردی سیاه‌پوش در پارک کنار برج منبع آب اشتگ‌لیتس<sup>۳</sup> در حال پیاده‌روی است. خنده و جیغ و فریاد کودکان. پسریچه‌هایی شلوارک‌پوش دنبال توپی افتاده‌اند و دو دختر بچه لی‌لی بازی می‌کنند. زمین سفت و ماسه‌ای را خراشیده‌اند و خطوط خانه‌ها را رسم کرده‌اند؛ یکی سنگ صافی را پرت می‌کند و دیگری می‌پرد و لی‌لی می‌کند. کناری، چند بچه دیگر دو توپ کوچک تردستی را برای هم پرت می‌کنند. از سمت تاب‌غریو شادی کودکان به گوش می‌رسد. بچه‌های کوچک‌تر با تکان محکم بزرگ‌ترها به طرز خطرناکی روی تاب‌اوج می‌گیرند و به هوا می‌روند، آن بالا نیمچه مکشی می‌کنند و در قوسی دوباره، برق‌آسا به زمین برمی‌گردند.

1. Berlin

۲. مقارن مهرماه در تقویم ایرانی - م.

۳. Steglitz (از این پس به اختصار پارک اشتگ‌لیتس نامیده می‌شود - م.)